

گذشته

در جمعی از دوستان فالگیری هم بود که ازش تعریف شده بود: کارش خوب است. در لابلای سخن از او پرسیدم آیا می تواند از گذشته من هم بگوید هرچه باشد آن را هم نمی داند. پاسخش منفی بود و دلیلش این بود که گذشته رخ داده. به زبان دانشمندی خودمان، شکی در رخدادهای گذشته وجود ندارد.

تاریخ علم مباحثی است که نظرم را خیلی وقت می شود به خود جلب کرده یعنی از وقتی رسماً دانشجوی بودم. یکی از سوال های مطرح در تاریخ علم به روش آن برمی گردد. آیا تاریخ علم را می باید با نیم نگاهی به دانش روز بررسی کرد یا نه چنین تفکری به هیچ وجه جزو حقوق تاریخدان علم نیست و این سوال که باید یا نمی باید اصلاً مطرح شدنش بی معنی است. یادم می آید درس تاریخ علم را استاد فلسفه ارائه می داد. استاد فیزیک اگر پایش می افتاد از نازل بودن موضوع در فکرش خبر می داد. عجیب بودن موضوع با فلسفه برایم جالب بوده. تاریخ و علم و فلسفه، علم و تاریخ و فلسفه، فلسفه و تاریخ و علم.

اخیراً سوال روش دوباره به بحث آمده و آن هم به نظرم به خاطر اظهار نظرهای واینبرگ است. بررسی تاریخ علم از این منظر معنی پیدا می کند که جستجوی حقیقت را از نظر دور نکنیم. به گفته واینبرگ تاریخ علم تاریخ حرکت به سوی حقیقت است. و اگر هم کسی بگوید حالا از کجا معلوم که آن چه می دانیم حقیقت است باز هم پاسخ معمول را می شنویم که بله خیلی چیزها را هنوز نمی دانیم اما خیلی چیزها را هم با مشاهده بی هیچ تردیدی می دانیم و به حقیقتش پی برده ایم. تاکید روی مشاهده. بررسی تاریخی دو شکل پیدا می کند، یا دانشمندان را در موفق بودن به پاسخگویی سوال های زمان خودشان به بحث و ارزیابی می کشیم یا در منزلتی که برای خود پیدا کرده اند در این مسیر به سوی حقیقت. دانشمندی که وارد حیطه تاریخ شده خودش را مجاز می داند که هر دو نگاه را هم دنبال کند. تاریخدان علم اما نگاه تاریخی را می خواهد.

فلسفه به نظرم در طبیعت این همه جای دارد و آن هم نه صرفاً از این بابت که آیا اصلاً مسیر به سوی حقیقت را باور داریم.

سوالی که واینبرگ باز هم با استفاده از دانش متداول دانشمندی خودمان پاسخ می گوید اشاره بر آن خصلتی دارد که مکان نیوتن بر دوش فیزیکدانان و ریاضیدانان تاریخی را نسبت به مکانی که ادیبان و هنرمندان بر دوش ادیبان و هنرمندان تاریخی دارند متفاوت می کند. فیزیکدان از مشاهده کمک می گیرد و با گذر زمان بهتر و بهتر به موضوعش پی می برد و در رسیدن به حقیقت پیشرفت می کند. ادیب یا نقاش اما معیار مشابهی ندارد و سلیقه تنها کمکی است که معنی می آورد پس صحبت از پیشرفت را هم بلند نمی کند.

معلوم نیست که چرا واینبرگ به این استدلال پیش پا افتاده قناعت کرده. هاینبرگ در زمان نیوتن یا پیکاسو در زمان لئوناردو هر دو در تیمارستان های زمان جای داده می شدند (و کسی هم نمی داند شاید بودند و شدند). اما چگونه می شود که وجود مسیر تحقق پیدا می کند، شاید همین مساله ی مسیر همه را دورانی چند راضی و به خود مشغول نگه دارد.

فالگیر خوب نیوتونی از عدم قطعیت می گوید اما از مسیر خبری نیست.

افشین

تیر ۱۴۰۰